

## خطبه شانزدهمین هفته بعد از آمدن روح القدس

### عبرانیان فصل 10 ایه 35-39

تو می توانی. من مطمئن هستم که تو از عهده ان بر می آیی. من همیشه دقت می کردم که چگونه انسان ها به محض شنیدن این کلمات چطور خوشحال می شدند و یک نیروی تازه ای دریافت می کردند. ولی ما با جمله های دیگری هم آشنا هستیم مثل حرف هایی که پدر و مادر بچه ای به او می زنند از قبیل: تو خیلی احمق و در زندگی ات هیچی نمی شوی، تو بدرد هیچ کاری نمی خوری ، آینده تو را ما خوب نمی بینیم ،ادم ها نسبت به ان چیزی را که نشان می دهند و یا قدرتی را که دارند هیچ عملی را نمی توانند انجام دهند واز این قبیل جملات مایوس کننده. چند سال پیش من با یک خانم مسنی در دفتر کارم نشسته بودم. او در خود احساس بدبختی بزرگی می کرد. بزرگترین آرزو او این بود که دیگر نفس نکشد و یک شب بخوابد و دیگر بیدار نشود و یک کلام بمیرد. او یک زندگی جهنمی داشت و خیلی سعی کرد که دوباره به زندگی باز گردد ولی فایده ای نداشت و او به این باور رسیده بود که شیطان او را تصرف کرده است و به جهنم می رود و خدا دیگر او را دوست ندارد و گناهان او را دیگر نمی بخشد. این خانم با تامل خاصی شروع به تعریف کردن داستان زندگی خود کرد. زمانی که او کودک بود پدر و مادر او از هم جدا شدند. مادر بچه ها به سختی می توانست وعده غذایی انها را فراهم کند و چون پدر خانواده دیگر وجود نداشت می بایستی مادرانها بسیار کار می کرد. بدینگونه بچه ها یک زندگی جهنمی را تجربه کردند. این خانم در طول کامل دوران کودکی خود، فقط یک بار هدیه تولد از پدر و مادرش دریافت کرده است. و ان از این قرار بود که در روز تولد 11 سالگی اش با پدرش به یک کتاب فروشی می رود و پدر به او می گوید یک کتاب برای خودت بردار. او اول این را نمی توانست باور کند که هدیه تولد می گیرد ولی با ترس و دلهره یک کتاب ارزان را بر می دارد. در زمان خرید کتاب پدر جلوی فروشنده به دخترک می گوید : می بینی ...من بخاطر اینکه برای تو این کتاب گران را خریده ام بایستی برای ان 5 برادر وخواهر دیگر هم بخرم. چرا من باید پولم را برای ان خرج کنم؟ ان دخترک بیچاره می خواست از خجالت و سرشکستگی داخل زمین فرو برود و همانجا اعتماد او دیگر از بین رفته بود و دیگر به خدای اسمانها نیز دیگر اعتقادی نداشت. خدایی که او را دوست می داشت. ولی او باز هم تکرار می کرد که خدا من را نمی تواند دوست داشته باشد.

اعتماد مسئله مهمی در زندگی کردن مشترک تمام انسان ها می باشد. ما در طول زندگی خود به خیلی از چیزها اعتماد باید بکنیم. مثلا ما به دارویی که دکتر برای مان تجویز می کند اعتماد داریم و یا زمانی که چراغ راهنمایی برای دیگران قرمز است ما با خیال راحت عبور می کنیم. جایی که اعتماد به یکدیگر از بین برود رابطه ها از هم جدا می شوند و باعث دلخوری ، تلخی و بدبینی می شود. ما باید این را در نظر بگیریم که انسان ها اعتماد خود را به یکدیگر از دست داده اند. سیاستمدارها از هم جاسوسی می کنند. بچه ها در فیس بوک به هم حقه می زنند و همدیگر را به کارهای نادرست می کشانند. همانطور که می بینیم در خانواده اعتماد از بین رفته است. بچه هایی که در سنین رشد هستند و در دوران یادگیری مورد بی توجهی و ترد از طرف والدین قرار می گیرند. نیکوترین چیزی که کودکان میتوانند داشته باشند اعتماد است که از انها صلب می شود. اعتماد مثل یک رگ بریده می باشد که اگر از بین برود خیلی سخت است تا ان را دوباره احیاء نماییم. حتی در کوچکترین مسئله ها

هم می تواند اعتماد به همدیگر از بین برود.

ادم می تواند خیلی راحت اعتماد خود را ازدست بدهد و خیلی سخت است ان را در یک ادم نا امید و مایوس دوباره احیا کرد. کسانی که این تجربه را داشته اند سریع به مفهوم مسئله پی می برند. همانطور که در نامه عبرانیان نوشته: اعتماد خود را از دست ندهید.

وقتی نامه عبرانیان به ما گوش زد میکند: اعتماد خود را از دست ندهید به این معنی می باشد که در اصل یک اعتمادی وجود دارد. بله ما بچه های خداوند یک اعتماد خیلی با ارزش از او دریافت نموده ایم. که با لطافت جالبی به ما اشاره کرده است. خدای اسمان ها به ما اعتماد خود را داده و از ان طریق ما یک زندگی از او دریافت کرده ایم. ما در جاهای زیادی در انجیل می خوانیم که خدا این را به ما هدیه می دهد ولی ما ان را سریع از دست می دهیم. قوم اسرائیل همیشه اعتماد خود را از خدا صلب می کند. ولی خداوند مهربان همیشه با صبر فراوان ان را , ایمان و محبت را به ما دوباره هدیه می کند. او این کارها را همیشه تکرار می کند حتی اگر ادم ها صدمبار اعتماد خودشان را از او قطع کنند. در اخر او خود را به پیش ما آورد و به خاطر ما با بدترین شرایط روبه رو شد و خون او ریخته شد. با اینکار خدا معنی اعتماد را می فهمیم. خدای ما اعتماد مطلقش را در غسل تعمید به تو هدیه داده است. و تو را دربر گرفته تا تو یک مسیحی بشوی. به خاطر دریافت این گنج بزرگ , تو نبایستی ان را ازدست بدهی. همانطوری که در خانواده ها اعتمادها از دست رفته است متاسفانه در کلیساها هم همینگونه شده است و با کوچکترین مسائل اعتمادها از بین می رود. حدود یک ماه پیش کشیش نویمن در کلیسای ما حضور داشت ولی تعداد کمی از اعضای کلیسای ما در ان دیدار حضور داشتند. ایشان در سخنرانی شان جمله خوبی گفتند که ان این بود: خدمات دینی ما در اجتماع از همین بلیط قطار و یا ماشین ما شروع می شود. این جمله به واضح روشن است . وقتی که ما به کلیسا می رویم به این می خواهیم اشاره کنیم که ما به خدا ایمان داریم و منتظر آمدن عیسی هستیم و از او نیرو می گیریم و یا نجات ابدی دریافت می کنیم. ولی حالا چه چیزی پیش می آید وقتی ما بلیط قطار نخریم و یا سوار ماشین مان نشویم و به کلیسا نیاییم؟ و یا هزاران کار دیگری را به مراسم عبادت و نان و شراب ترجیح دهیم؟ در اصل این موضوع می توان این را فهمید که اعتماد ما به مسائل دیگری جلب شده است و در واقع ما ان را دور انداخته ایم و گرفتار سردرگمی شده ایم و به دیگران اینگونه نشان داده ایم که دیگر کلیسایی وجود ندارد و فقط همانند یک موزه ای که در قدیم وجود داشته است ان را بخاطر می اوریم ولی بهتر است همیشه رو به ان کرده و تجدید خاطر شود.

پس برادر و خواهرهای عزیز به این هدیه ای که خدا به ما داده خوب فکر نمایید و ان را از دست ندهید. ما به چیزی ایمان داریم که روح ما را نجات می دهد. ما به عنوان یک اجتماع مسیحی یک نعمت خوبی که همان اعتماد به یکدیگر است را از خدا دریافت کرده ایم که با ان بایستی زندگی کنیم. ما خیلی کارها می توانیم بکنیم و اعتماد از دست رفته را دوباره بدست بیاوریم. ولی این را هم می توانیم بکنیم که باز هم بی اعتمادی را پیش رو بگیریم. نیرویی که ما داریم هدیه ای از طرف عیسی است. ادم ها همیشه منتظر این هستند که از طرف افراد دیگر اعتماد انها را ببینند. ما می توانیم به این دنیایی که پر از کشتار و نفرت هستش این را نشان دهیم که خدا خوبی ما را می خواهد و او

دوست دارد به ما زندگی جاویدان را بدهد. بخاطر همین او هیچ وقت از ما دلسرد و نا امید نمی شود حتی اگر ما در موقعیت بدی باشیم.

جهت درک موضوع اعتماد می توان فقط در زندگی و مرگ عیسی مراجعه کرد. در انجیل می خوانیم که چگونه لازاروس میمیرد. این گونه مردن ها هم می تواند برای ما هم رخ بدهد. ولی عیسی آمده است و این مرگ را از بین برده است. او به زندگی ایمان دارد حتی در مرگ. او در مرگ خود بر روی صلیب یک چیز مهم را روشن کرد و آن هم اعتماد به خدای پدر و گوش دادن فرمان او. او از ترس، گناه و تردیدن از خدا عبور کرد و در نهایت به حقیقت اشکار رستاخیز کرد. عیسی برای هوشیار کردن لازاروس به او گفت: من رستاخیز خواهم کرد و من زندگی جاویدان هستم. هرکس به من ایمان آورد زندگی می کند حتی در مرگ. این گفته عیسی به خوبی در انجیل و در عید پاک آمده است.

این اعتمادی که ما دریافت می کنیم نمی توانیم آن را همیشه محکم برای خود نگه داریم. اعتماد و ایمان یک فرایندی هستند که ما باید آنها را در زندگی امتحان کنیم که چه قدرتی می توانیم از آنها داشته باشیم. همانطوری که نامه عبرانیان بصورت خلاصه میگوید: اعتمادی که از صبر کردن سرچشمه باید گیرد. ادم خوب می داند که اگر زمانی اجتماع کلیسایی تحت تعقیب و یا فشار قرار می گیرد سریع اعتماد خود را از خدا از دست می دهد. ادم ها از نجات یافتن از طریق خدا آگاهی ندارند. ما انسان ها هنوز در راه زندگی خودمان هستیم و در این راه کلام خدا را می شنویم که روشن کننده آن است. ما هدفی را در سر خود به صورت معینی نداریم. ما در این زندگی پر پیچ و خم مان فقط به کلام خدا اعتماد داریم که او چه قول هایی به ما داده است حتی زمانی که دیگران من را نا امید می خواهند بکنند و یا روح و جسم من بخاطر یک سرنوشت بد، بیمار بشود. من می توانم خیلی صبور در ایمان خودم باشم حتی اگر تردید داشته باشم و یا اشتباهی مرتکب بشوم. بله این همان ایمان است که در هر شرایطی آن را حفظ می کنم و قدرت آن را از عیسی می گیرم. او منبع نیروی من است و شروعی به ایمان آوردن و به همین دلیل من به او اعتماد دارم.

امین.